

فرهنگ فارسی تاجیکی

زیر نظر: محمد جان شکوری، ولادیمیر کاپرانوف، رحیم هاشم، ناصر جان معصومی

برگردان از خط سیریلیک و تصحیحات: محسن شجاعی

دو جلد

ناشر: فرهنگ معاصر

تهران ۱۳۸۵

داریوش آشوری

فرهنگ فارسی تاجیکی، تألیف جمعی از دانشوران تاجیک و روس، نخستین بار در ۱۹۶۹، به زبان نگاره‌ی سیریلیک (خط روسی) در مسکو نشر شده و به‌تازگی در ایران، در دستگاه فرهنگ معاصر، آن را به زبان نگاره‌ی فارسی درآورده‌اند. این اثر به‌سادگی یک فرهنگ لغت برای زبان خاص نیست. بلکه در پس‌پست آن، در روزگار تألیف‌اش، یک درگیری فرهنگی و سیاسی بزرگ نیز در کار بوده که در شکل دادن به آن و جهت‌گیری آن نقش اساسی داشته است. در حقیقت، این فرهنگ نموداری ست از کوشش جانانه‌ی قومی فارسی‌زبان در یکی از جمهوری‌های زیر فرمانفرمایی اتحاد جماهیر شوروی پیشین، برای زنده نگه‌داشتن میراث تاریخی فرهنگ و زبان خود با چنگ و دندان. اتحاد جماهیر شوروی، به‌رغم همه‌ی نماها و شعارهای "خلق‌ی خود"، میراث‌بر امپراتوری عظیمی بود که تزارها برای آن به جا گذاشته بودند. این امپراتوری حدود یک ششم خاک کره‌ی زمین را در برمی‌گرفت و در پهنه‌ی عظیم خود قومیت‌ها و فرهنگ‌ها و زبان‌های بسیار گوناگونی در بر می‌گرفت، تا به جایی که می‌توان گفت گوناگونی‌شان از گوناگونی قومی و فرهنگی پهنه‌ی فرمانفرمایی امپراتوری انگلیس، چه‌بسا، چندان کمتر نبود. با این فرق که امپراتوری روس یک امپراتوری خاکی بود و در پیرامون سرزمین مرکزی امپراتوری، یعنی روسیه، پهنه گرفته بود، حال آن که امپراتوری بریتانیا دریایی بود و از نظر خاک گسسته.

بلشویک‌ها با سرنگون کردن رژیم تزاری این امپراتوری را با تمام وسعت آن به چنگ آوردند. رژیم تزاری، به آیین امپراتوری‌های کلاسیک، چندان کاری به شیوه و شکل زندگی مردمان سرزمین‌های زیر سلطه‌ی خود نداشت و جز فرمان‌بری سیاسی از آن‌ها چندان چیزی نمی‌خواست. گویا کوششی هم برای روسیگری (Russianization) آن‌ها نمی‌کرد. از جمله به زبان‌ها و زبان‌نگاره‌هاشان کاری نداشت، اگرچه، به‌طبع، از راه رابطه‌ی قدرت و سروری میان مرکز امپراتوری و قوم سرور، از سویی، و فرمان‌بری مردمان دست‌نشانده، از سوی دیگر، واژگان زبان قوم سرور رفته‌رفته در زبان‌های قوم‌های فرمانگزار نفوذ می‌کرد. اما، اتحاد جماهیر شوروی در مقام جانشین امپراتوری روسیه، با آن داعیه‌های شگفت‌ایدئولوژیک برای ساختن "انسان طراز نوین" و رهبری بشریت به بهشت کمونیسم، با همه چیز انسان‌های زیر سلطه‌ی خود کار داشت. این رژیم تمامیت‌خواه (توتالیتر)ترین رژیم‌ست که تاریخ بشر تاکنون به خود دیده است؛ رژیمی که به مقیاسی بی‌پیشینه ابزارهای تکنیکی و سازمانی هولناک‌ترین سیاست سرکوب و نابودگری را برای ساختن "انسان طراز نوین" در قلمرو این امپراتوری به کار گرفت. برنامه‌ی عظیم صنعتی کردن آن امپراتوری—با زور و فشار و کار بردگی—نیز می‌طلبید که کمابیش هیچ گوشه‌ای از آن سرزمین بی‌نهایت پهناور-- چه از نظر طبیعی چه فرهنگی و زبانی-- به خود واگذاشته نشود. آبار اتچیک‌ها، یا بوروکرات‌های سوویتی، مهندسان، ایدئولوگ‌های حزبی، و برنامهریزان توسعه‌ی صنعتی و فرهنگی، با فرمانروایی مطلق مسکو در هر زمینه‌ای، خواست و ناخواسته، کار روسیگری امپراتوری بلشویکی را پیش می‌بردند. بر پا کردن دستگاه‌های اداری و ارتشی و صنعتی، آموزشگاه‌ها و دانشگاه‌ها و نهادهای فرهنگی با مدل روسی در جمهوری‌ها، و سروری ایدئولوژیک و سیاسی و اقتصادی و تکنولوژیک بخش روسی امپراتوری، برتری زبان روسی را به عنوان زبان رسمی اداری و علمی و ارتشی و صنعتی و فرهنگی به کرسی می‌نشاند. هر کس که می‌خواست در آن امپراتوری چیزی و کاره‌ای بشود، ناگزیر می‌بایست، دست کم تا حدی، زبان روسی بداند. روان شدن سیل واژه‌های روسی در همه‌ی زمینه‌ها به زبان‌های بومی قوم‌های زیر سلطه از آثار ناگزیر این روند بود. روس‌ها زبان‌نگاره‌ی سیریلیک را هم به پیشینه‌ی قوم‌های زیر سلطه، همچون تاتارها و ازبک‌ها و تاجیک‌ها و ترک‌ها، زور آور کردند. و این خود راه‌نشت و نفوذ زبان روسی و

قالب‌بندی‌های آن را در زبان‌هاشان هر چه بیشتر می‌گشود. فرایند روسیگری می‌طلبید که قوم‌های ناروس از گذشته‌ی تاریخی‌شان کنده شوند تا آسان‌تر در هویت روسی امپراتوری حل شوند. البته، فرایند روسیگری، با همه کاربرد زور و خشونت و حکومت وحشت استالینی و پس از آن، به سبب ناکارآمدی و فساد دستگاه مدیریت اتحاد شوروی و خشونت بی‌نهایت آن، و ایستادگی ناآشکار مردمان جمهوری‌ها نتوانست در ازای سه‌چهار نسل زبان روسی را یکسره جانشین زبان‌های دیگر کند. شاید هم چنین برنامه‌ی رسمی آگاهانه‌ای در میان نبود. اما، به هر حال، این بود که در چنین ساختار قدرت با چنان برنامه‌ها و دستکاری‌های خشن و هولناک در هر جنبه‌ای از زندگانی مردمان، زبان‌های دیگر در برابر زبان مرکزی امپراتوری ناگزیر به زبان‌های تو سری خورده‌ی محلی تبدیل می‌شوند و ادبیات و فرهنگ‌شان در برابر ادبیات و فرهنگ قوم سرور به ادبیات و فرهنگ عامیانه بدل می‌شود و رفته‌رفته جای خود را به زبان برتر و ادبیات و فرهنگ آن می‌سپارد.

آقای محسن شجاعی - که کار و اگر دان فرهنگ فارسی تاجیکی را از زبان‌نگاره‌ی سیریلیک به زبان‌نگاره‌ی فارسی انجام داده است - در آغاز این فرهنگ مصاحبه‌ای کرده است با آقای محمدجان شکوری بخارایی، یکی از سروراستاران فرهنگ، که تاریخچه‌ی شکل‌گیری ایده‌ی آن و چه‌گونگی در بردن آن از چنبره‌ی دستگاه اداری سوویتی و دست‌نشانندگان تاجیک‌شان، شرح داده است. این مصاحبه به‌خوبی جنبه‌ی سیاسی این پروژه را در جنگ قدرت زبانی آشکار می‌کند؛ یعنی کوشش برای در بردن زبان تاجیکی از زیر فشار زبان روسی و زنده کردن آن به عنوان زبانی با پیشینه‌ی تاریخی دیرینه و فرهنگ و ادبیات غنی؛ ادبیاتی بسیار کهن‌تر و مایه‌دارتر از ادبیات روسی. چنین دیدگاهی ویژگی‌هایی به این فرهنگ بخشیده است که جای درنگ دارد.

فرهنگ فارسی تاجیکی، مانند، کمابیش، همه‌ی فرهنگ‌های فارسی تاکنون، یک فرهنگ زبانه‌ی ادبیات است، آن هم ادبیات قدیم یا ادبیات پیش‌مدرن، از نظم و نثر. به عبارت دیگر، یک فرهنگ زبان در معنای مدرن آن نیست. تکیه‌گاه آن در درجه‌ی نخست دیوان‌ها و دفترهای شعر است، از روزگار ابوشکور و رودکی تا برخی شاعران سبک هندی در منطقه‌ی آسیای میانه در یکی‌دو سده‌ی اخیر. در فهرست آن از متن‌های نثری، جز برخی کتاب‌های تاریخی قدیم، چیز چندانی به چشم نمی‌خورد. از کتاب‌های فلسفه و الاهیات و عرفان، جز دانشنامه‌ی علایی ابن سینا، در فهرست چیزی دیده نمی‌شود. از ناصر خسرو تنها دیوان او در فهرست آمده است و از نثر نوشته‌های او نشانی نیست. باری، فهرست مراجع را که نگاه می‌کنی می‌بینی که بیش از هفتاد و پنج در صد آن دیوان‌های شعر است. به گمان من، این می‌تواند نشانه‌ی آن باشد که تاجیکان هویت فرهنگی و زبانی خود را بیشتر در شعر فارسی می‌بینند و می‌جویند. و می‌دانیم که به شعر فارسی عشقی بی‌نهایت دارند. این نکته هم جالب است که در فهرست مراجع این کتاب حتماً نام سرشناس‌ترین نویسنده‌ی تاجیک، که او را سرسلسله‌ی نویسندگان مدرن تاجیک می‌شمارند، یعنی صدرالدین عینی، به چشم نمی‌خورد. در این فهرست نام مخدوم حاذق هراتی دیده می‌شود که سراینده‌ی یکی از آن منظومه‌های کلیشه‌ای به نام یوسف و زلیخا است و باز از یوسف و زلیخای دیگری از کسی به نام علی‌رضای ناظم هروی نام برده شده، اما از آثار خواجه عبدالله انصاری، میبیدی، عین‌القضات، نجم‌الدین رازی، و جز آن‌ها نشانی نیست، حتماً از تذکرة الاولیای عطار و فیه ما فیه مولوی. لابد به این دلیل که این آثار به نثر اند و مؤلفان فرهنگ زبان "تاجیکی" خود را بیشتر در ادبیات شاعرانه می‌جویند تا در ادبیات نثری؟ اما شکوری در آن مصاحبه دید منفی نظام سوویتی را نسبت به ادبیات صوفیانه دلیل نبود آن‌ها در این فرهنگ می‌داند. گفته‌ی او در باره‌ی تصمیم‌شان به کنار گذاشتن فیش‌های برداشته از مطبوعات و شعر و نثر مدرن تاجیک هم جای درنگ دارد. او دلیل آن را به فساد کشیده شدن زبان تاجیکی در دوران جدید بر اثر چیرگی و قالب‌بندی‌ها و واژه‌های زبان روسی بر آن می‌داند. چنان که از آن مصاحبه برمی‌آید، تدوین کنندگان این فرهنگ در اندیشه‌ی آن بوده اند که روح فاخر زبان "تاجیکی" را، که در شعر کهن بازتافته است، به آن بازگردانند و عوامانگی "پرولتاریایی" زورآورده‌ی رژیم سوویتی را از آن بزدایند. در نتیجه، ادبیات و نوشتار مدرن را یکسره رها کرده و به شعر و نثر کهن پناه برده اند. به هر حال، در فهرست کتاب‌های مرجع برای این فرهنگ نام ۷۷ اثر آمده است که ۵۸ تای آن‌ها دفترها و دیوان‌های شعر است (شماری را به حدس در این زمره گنجانده‌ام، زیرا فهرست سامان درستی ندارد). این که بهترین نویسندگان نثر فارسی، جز دوسه تن همچون بیهقی و سعدی، در این فرهنگ جایی ندارند و برخی از گمنام‌ترین شاعران، به‌ویژه شاعران سبک هندی، در آن جای دارند، تأیید آن برداشت من است که تاجیکان چه برداشتی از چندوچون زبان خود دارند.

در حقیقت، این فرهنگ با میراث مشترک ادبی فارسی-تاجیکی-دری سروکار دارد. یعنی ادبیاتی، از شعر و نثر، که در پهنه‌ی بسیار گسترده‌ی امپراتوری زبان فارسی آفریده شده است؛ پهنه‌ای که سرزمین‌های آسیای میانه تا شمال غربی چین را، از سوئی، و ایران و افغانستان کنونی تا زیرقاره‌ی هند را، با تمامی وسعت‌اش، از سوی دیگر، در بر می‌گیرد. نام اصلی زبان این میراث تاریخی مشترک میان سه کشور ایران و افغانستان و تاجیکستان کنونی، فارسی یا فارسی دری است، اما سیاست جدایی‌افکنی سوویتی پافشاری می‌کرد که زبان تاجیکان را زبان دیگری بداند، به نام "تاجیکی"، که می‌بایست زبانی جز فارسی ایرانی و دری افغانی شمرده شود. اما زبان فارسی نوشتاری، در مقام زبان گفتار، در سرزمین‌های پهناوری که هنوز زنده است، شاخه‌ها و لهجه‌های بسیار دارد، با ویژگی‌های واجی، واژگانی، و دستوری و معنایی گوناگون. در مقام زبان نوشتاری هم در قرن گذشته در سه کشور ایران و افغانستان و تاجیکستان سیرهای جداگانه‌ای داشته و، در میان زبان‌های اروپایی، هر یک از زبان‌های دیگری تأثیر پذیرفته است. اما در این فرهنگ، به خلاف انتظار، از آنچه به معنای دقیق کلمه می‌باید واژگان "تاجیکی" شمرده شود، به صورت درایند (مدخل) تعریف شده نشانی نیست؛ یعنی از آنچه که در زبان زنده‌ی گفتاری و نوشتاری ایشان جاری است و ویژه‌ی آن منطقه است و در سرزمین‌های فارسی‌زبان دیگر با آن ساختار آوایی و بار

معنایی دیده نمی‌شود. به عبارت دیگر، نیت اصلی مؤلفان-- در یک نبرد پنهان سیاسی بر ضد زبان روسی و دست‌اندازی بی‌نهایت آن-- بازیافتن و زنده کردن یک میراث ادبی فاخر بوده است. اما بخش عمده‌ای از این میراث در بیرون از سرزمین تاجیکستان کنونی، حتا در هندوستان، سروده و نگاشته شده است و بهر استی نمی‌دانیم که چه میزان از آنچه از میان کتاب‌ها و دفتر و دیوان‌های سده‌های پیشین گردآوری می‌کنیم-- در فرهنگ‌های گنج‌انیم، در "فارسی"، "دری"، "تاجیکی" زنده است-- بهر استی-- سرمایه‌ی زبان زنده به‌شمار می‌رود.

با این همه، واژه‌های ویژه‌ی تاجیکی یا معنای ویژه‌ی برخی از- واژه‌های همگانی فارسی در گویش تاجیکی، در معادل‌های معنایی در ایندها، یا برای تعریف آن‌ها، به کار رفته است. این واژه‌ها یا آن معنایها، ناگزیر، برای خوانندگان فارسی زبان ایران ناآشنای اند. به همین دلیل، واگرداننده‌ی آن از زبان‌نگاره‌ی سیریلیک به زبان‌نگاره‌ی فارسی، لازم دیده است که معنای آن واژه‌ها را در گروه برای خوانندگان ایرانی به دست بدهد. از این شمار است، سرسریانه [= سرسری]، تک‌جایی [= بومی، محلی]، خون‌شار [= خون‌ریزی کننده]، درو [= بی‌درنگ بی‌فاصله]، سرگردانی [= سراسیمگی، دستپاچی]، موخوری [= دیدار، ملاقات]، بالایش [= رویش]، برار [= کامیابی]، سرشوی [= آغاز، شروع]، نافرَم [= نامطبوع]، شمال‌خورده [= سرماخورده]. بخشی از این واژگان فارسی تاجیکی-- و همچنین دری افغانی-- واژگان اصیل کهن فارسی است که در ایران از یادها رفته و در سوی خراسان بزرگ و خوارزم هنوز زنده است و بخش چشمگیری از آن‌ها را در متن‌های کهن شعر و نثر فارسی می‌توان یافت.

در حقیقت، یک "فرهنگ فارسی تاجیکی" به معنای دقیق کلمه، می‌باید تمامی واژگان زنده‌ی آن زبان را در بر داشته باشد. از جمله تمامی واژگان وام‌گرفته از روسی را. گرد آوردن واژگان بومی فارسی در تاجیکستان و افغانستان و ایران می‌تواند، از جمله، سرمایه‌ی توسعه‌ی این زبان برای برآوردن نیازهای زبانی زندگانی مدرن باشد. فرهنگ فارسی تاجیکی از نظر دیدگاه و روش همان سبک کهن فرهنگ‌نویسی فارسی را دنبال کرده است. در گذشته فرهنگ را برای ادبیات می‌نوشتند، و بیش از همه برای خواندن دفترها و دیوان‌های شعر. به عبارت دیگر، در اساس تنها واژگان فاخر شاعرانه جایی برای خود در فرهنگ باز می‌کرد. گنج‌اندن واژگان زبان نثر و شاهد آوردن از متن‌های نثری چیز به‌نسبت تازه‌ای است که از فرنگی‌ها آموخته ایم، و آن هم تا چندی پیش باز محدود به متن‌های کهن بود. یک سنت دیگر هم این بوده است که هر فرهنگ "تازه" ای چه‌بسا چیزی جز رونویسی بی‌کم‌وکاست از فرهنگ‌های پیشین نبوده است. این سنت در ایران تا لغت‌نامه‌ی دهخدا و رونویس‌های آن ادامه داشته است. اما با فرهنگ‌های تازه‌ای که در این دو سه دهه در ایران تألیف شده اند، این سنت کمابیش شکسته شده و واژگان زبان زنده از راه مطبوعات و ادبیات نو به فرهنگ‌ها پا باز کرده اند. اما اشکال عمده هنوز نداشتن ذهن و زبانی مدرن برای فهم و تعریف لغت و برکشیدن معنا از آن است.

فرهنگ فارسی تاجیکی، به هر حال، اثری ست سودمند برای کسانی که با ادبیات کهن سروکار دارند، به‌ویژه برای تاجیکانی که می‌خواهند رشته‌ی پیوندشان را با میراث تاریخی زبان‌شان نگاه دارند. من با مقابله‌ی گوشه‌ای از این فرهنگ با فرهنگ معین و فرهنگ سخن واژه‌هایی را در آن دیدم که در آن دو دیگر نیامده است. مانند "یوفی" و "ینیلو" به‌شاهدی از مثنوی مولوی. سبک ترکیب‌هایی مانند "یوسفستان" یا "یوسفرو" در شعر رودکی و نظامی و مولوی. در این فرهنگ هم-- با همه دقتی که در کار آن شده-- ناگزیر غلط‌هایی راه یافته است، مانند این مصراع از سعدی ذیل در ایند "مغیلان": "چنان گرم نه در طریق خدای" که باید "چنان گرم رو..." باشد. در باب چون‌و‌چرا در معنای واژه‌ها یک مثال می‌زنم و می‌کنم-- بی‌گمان همانند فرهنگ‌های دیگر-- از این جهت مثال‌های بسیار می‌توان آورد. "پی‌سپر" را در این فرهنگ، و فرهنگ‌های دیگر، به پیروی از برهان قاطع، با استناد به بی‌تی از سنایی، "رونده، رهسپار" (در لغت‌نامه‌ی دهخدا، از جمله، "سالک") معنا کرده اند. در حالی که، به نظر من، معنای آن در این بیت "پی‌رو" است: "دوستان همچو آب پی‌سپر اند / کاب‌ها پای‌های یک‌دگر اند". بر اساس این برداشت، معنای این بیت می‌تواند این باشد: دوستان مانند "آب‌ها" که از پی هم می‌آیند و در حکم "پای‌های یک‌دگر اند"-- پی‌رو یک‌دیگر اند، یعنی یکدل و یک‌جهت اند. معنای دیگر "پی‌سپر" لگدکوب و لگدمال است که بنا به شاهدهایی که از فردوسی و دیگران در فرهنگ‌ها آورده اند، این معنا درست است. اما، در این فرهنگ برای صورت اسمی این واژه، یعنی "پی‌سپری" (با معنای "لگدکوبی، پایمال کردن") شاهی از احمد دانش (نویسنده‌ی تاجیک) آورده اند که آشکارا به معنای لگدکوبی و پایمال کردن نیست، بلکه جمله‌ی وی معنایی را که برای بی‌تی سنایی یاد کردم، تأیید می‌کند: "پی‌سپری هوا و هوس از صفات بشریت است." که معنای آن "پی‌روی از هوا و هوس" است نه لگدکوب کردن آن. آنچه معنای چندگانه‌ی این واژه را روشن می‌کند سازمندی عبارت فعلانی در جمله است. پی‌سپر بودن یعنی رهسپار بودن، اما پی‌سپر کسی یا چیزی بودن یعنی پی‌رو او / آن بودن؛ همچنان که پی‌سپر کردن / شدن یعنی لگدمال کردن / شدن. در بیت سنایی، مصراع دوم آنچه را که در مصراع یکم نهفته و ناروشن است، آشکار می‌کند، یعنی این که "دوستان همچو آب پی‌سپر [یک‌دگر] اند." در نتیجه، در این جا عبارت فعلانی پی‌سپر کسی یا چیزی بودن است، به معنای پی‌روی از او / آن.

چنان که در نقد فرهنگ سخن گفته ام، بار دیگر باید تأکید کنم که رونویسی از فرهنگ‌های کهن، بدون درنگ دوباره و چندباره، از دید

زبان‌شناسانه‌ی مدرن، در باره‌ی معناهایی که آورده اند، خطاهای بسیار گذشتگان را تکرار می‌کند، چنان که می‌بینیم. بی‌گمان، همچون همه‌ی فرهنگ‌های فارسی، از این گونه لغزش‌ها در این فرهنگ نیز نمی‌باید اندک باشد.

باری، این فرهنگ کوششی ست برای نشان دادن میراث تاریخی زبان فارسی تاجیکی، که چنان که گفتم، میراث مشترکی ست، دست کم، میان مردمان سه کشور. اما این پرسش در مورد این فرهنگ و فرهنگ‌هایی که تاکنون در ایران تألیف شده اند (فرهنگ افغانی ندیده ام) در ذهن‌ام می‌خلد که این میراث ادبی چه اندازه در فارسی زنده حضور دارد. گرد آوردن هر آنچه نویسندگان و شاعران عصر مغول و تیموری و صفوی، بنا به رسم زمانه و مسابقه‌ی فضل‌فروشی‌شان، از زبان عربی و ام گرفته یا حتا به شیوه‌ی قاعده‌های آن زبان جعل کرده اند، و به‌ویژه در نثر چپانده اند، یا ترکیب‌های عجیب و گاه بسیار بی‌مزه و بی‌معنایی که شاعران سبک هندی از خود در آورده اند، چنان که پیش از این اشاره کردم، تا چه اندازه می‌تواند جزء واژگان فارسی به‌شمار آید و در فرهنگ‌ها جای گیرد و تنه‌ی آن‌ها را بی‌هوده کلان کند؟ در حالی که دیگر کسی رغبتی به خواندن آن کتاب‌ها و دیوان‌ها ندارد. تکلیف این مسأله را باید یک زبان‌انبار (corpus) تاریخی، با نشان دادن بسامد واقعی این گونه در آینده‌ها، روشن کند.

با یادکرد دوباره از سودمندی این فرهنگ و ستودن روشمندی افزون‌تر آن نسبت به فرهنگ‌های ایرانی (که این گویا بیشتر از برکت انفاس ویراستاران روس آن بوده است)، و با فهم شرایطی که این فرهنگ را طلبیده و همتی که، به‌رغم همه‌ی مانع‌ها و سنگ‌اندازی‌ها، در کار آن شده، به نظر می‌رسد که هنوز جای یک "فرهنگ فارسی تاجیکی" خالی ست؛ یعنی فرهنگی که مایه‌ی زبانی محدوده‌ی تاجیکستان کنونی و فارسی‌زبانان حوزه‌ی پیرامون آن، از جمله سمرقند و بخارا، را از زبان گفتاری و نوشتاری امروزین‌شان گرد آورد. شاید هم چنین کاری تاکنون شده باشد و من از آن بی‌خبر باشم.

واگردان این فرهنگ از زبان‌نگاره‌ی سیریلیک به زبان‌نگاره‌ی فارسی هم کار درست و سودمندی بوده است که به دست آقای محسن شجاعی، با دقت و امانت سزاوار، انجام شده است. همچنین از همت بنگاه نشر فرهنگ معاصر یاد باید کرد که ناشری ست در نوع خود یگانه. فرهنگ معاصر در اساس یک نهاد پژوهشی ست برای تألیف فرهنگ‌ها، با سرمایه‌ی شخصی. این کتاب نیز، به مانند انتشارات دیگر آن ناشر، با پاکیزگی و دقت تمام، و گویا بی‌غلط، و نیز با چاپ و صحافی بسیار خوب به دست ما رسیده است.

نشر این مقاله در مطبوعات، در ایران و بیرون از آن، بی‌اجازه‌ی نویسنده روا نیست.